

اگر چه،... کردنت ویران، عزیز دل، توای ایران
تو آن مامی، که از خاکت، وجودم ریشه شد بر جان
تو که هر ذره ی خاکت، نهادِ تار و پودِ من
توانم نیست، این دوری،... تویی جمله وجودِ من
تو مهدِ کودکی هستی،... دلم را، بر خودت بستنی
قدر بر زد ورق بر من،... که دورم کرده از هستی
همی سوگند خواهم خورد، که تا جان در بدن دارم
قلم در دست، می جنگم،... چو جنگ با اهرمن دارم
خوشا بر تو، خوشا بر تو، که بیمار عاشقانِ تو
به همت متحد هستند، به جنگ با دشمنانِ تو
منم،... همراه میلیونها،... که جانبازان تاریخ اند
در ایران،... بهر آزادی، به چشم دشمنان سیخ اند

بنابودی کشیم دشمن، نهادش بر کنیم از ریش
دوباره سازیمت ایران، ز پوست و استخوانِ خویش

گرزین کلک ©

سیلِ پاکسرو

هجدهم جولای ۲۰۰۹

کالیفرنیا

چون شبیره، خونخواری
از کشتن و شر آمد
دنیای تو شد باطل
پنهان چه شدی در دین
تزویر و جنایت شد
وقت است که بگریزی
بر دارِ عدم بردن
دوزخ شده جای تو
فرزندِ دلیرانیم
آزاده و بیباکیم
چون دستِ تو میخوانیم
اندرز اوستایی
خوشبختی و دلجویی
رانده شده، مهجوریم
جوشن به بدن داریم
که ابله و بیماری
ترفند انیرانی
بر سوگ تو میخندیم
دشمن بشود حیران

ای رهبر اجباری
دوران تو سر آمد
زان دم که شدی قاتل
دکان ریا برچین
کار تو خیانت شد
با این همه خونریزی
دستار تو بر گردن
چون است سزای تو
ما زاده ی ایرانیم
ما جمله ز این خاکیم
در بند نمیانیم
با مهر اهورایی
آزادی و به خویی
گر چه ز وطن دوریم
تا مهر وطن داریم
ای رهبر اجباری
چون دشمن ایرانی
با ظلم تو میجنگیم
آن سان کُنیمت ویران

با خون و دل و با جان آزاد کنیم ایران

گُرزین کلک ©

سیلِ پاکسرو

هفتم جولای ۲۰۰۹

کالیفرنیا

***** ایران در خون نشسته *****

بنشسته باز در خون،... ایران اُستوارم
دیده به مردمش دوخت،... آن مام بُردبارم
گوید بما،... بشورید، ای مردم کهن خاک
یاری دهید به ایران،... یاران گرد و بیبک
قومی شرور و وحشی، از نسل مُلک تازی
فِتنه زدند به میهن، جمعی به حقه بازی
شیخان گُرگ سیرت، روبه مزاج، امروز
بهر خلافت خویش، یورش کنند، هر روز
همچون ددان خونخوار، خون وطن مکیند
اما ز موج شورش، دریای خون ندیدند
از دیو و دد نترسیم، چون جمله با هم هستیم
ماییم چو تیر آرش، بر دد نشانه بستیم
شیخان، به رسم عرفی، صاحبزمان پرستند
بر مسند صدارت، همچون خدا نشستند
غافل ز اتحادی،... کز ما شده جهان گیر
راهی دگر نمانده، جز مرگ قلدُر پیر
یک یک شدیم، یک "ما"،... حلال این مُعما
دیگر خدا فروشان، حاکم نی اند بر ما

ای هموطن، به پا خیز، از هر قلم که هستی
گر از دلت، به مامت، پیمان عشق بستنی

گُرزین کلک ©

سیل پاکسرو

بیست و هشتم جولای ۲۰۰۹

کالیفرنیا

دیرِیست، به امیدِ نجاتِ وطنیم ما
بگذشته ز آرامش و از جان و تنیم ما
این غولِ خلافت، که ز اسلام در آمد
گرگینه ی آگه است که دندان شکنیم ما
با روضه و آیاتِ فریبنده ی شیخان
گمراه نگردیم، که آزاده تنیم ما
گر انترِ ما هاله ی بی نور بدیده
در موج جوان دیده که ظلمت شکنیم ما
بی جوشن و شمشیر، به مقصودِ رهایی
در کوچه و بازار، چنین یکه تنیم ما
ما زاده ی ایران، سراسوی جهانیم
چون کوروش و چون کاوه ی آهن شکنیم ما
در راه وفاداری و آزادی ایران
چون رستم و سهراب،... یلِ تن بتیم ما
سوگند به دستورِ اهورای اوستا
آماده ی پیکارِ بُتان،... بُت شکنیم ما

ای هموطنان همچو یلان، سخت بتازیم
تا شیخِ بگلِ مانده بداند، که پیلِ وطنیم ما

گرزین کلک ©

سیلِ پاکسرو

دهم جولای ۲۰۰۹

کالیفرنیا

زان جهت شیخِ پلید، دست و دهن آب کشد
 چونکه خون ریزد و بس جرعه ز سُرخاب کشد
 شستنِ دست و دهن، پوششِ بیرنگ گناست
 بر درِ عدلِ خدا، خدعه‌ای بر باب کشد
 مرهمش نیست به درمانِ گنه، جز به نماز
 عاقبتِ جمله‌ی آیات به مُرداب کشد
 سُجده بر مُهرِ گلی، ساخته‌ی مُلکِ عَرَب
 بهرِ بخشش ز خدا، زوزه به مِحراب کشد
 می‌کشد پیر و جوان، صبحِ سحر، شیخِ وقیح
 اشکِ تمساح به چشم، ناله‌ی بیتاب کشد
 تکیه بر مَنبرِ بیداد زده، همچو یزید
 شرف و ارزشِ دین را همه در خواب کشد
 از خرافات و ز آیات، و ز اسلام، مدام
 شیخِ یک‌دست، همی نعره‌چو یک گاب کشد
 احمدی نوکرِ وی، در صددِ بُمبِ اتم
 سرقتِ رأی کند، مَنتِ ارباب کشد

غافل آن شیخ، نداند که سراسوی جهان
 عاقبتِ مَلتِ جم، تخم ز اعراب کشد

گُرزینِ کلک ©

سیلِ پاکسرو

پانزدهم جولای ۲۰۰۹

کالیفرنیا

شما افراطیان دین اسلام
 ز بهر قدرت و قدر و غنیمت
 نظام کوروشی را،... چون دگرگون
 کدامین آیه ی قرآن،... دهد حکم
 به فریاد و شعار،... " الله و اکبر"
 بگوشند مست،... از تبلیغ نفرت
 بجای نیک پنداری،... مرمت
 خدا را با تُفنگ و تیغ و باتون
 خدایی که سرشته، این جهان را
 چه سان نقشش به بازی آورید، چون
 اگر قادر نه اید،... انسان سرشتن
 ز چه حقی،... شما ریزید ز مردم
 نه شرمی در شما پیدا، نه غیرت
 به اعدام و به سنگسار و شکنجه
 شدند قربانی آزادی و عدل
 که چون راه شماها را نرفتند
 چرا دین را بهانه کرده اید چون
 به اسم ربّ خالق،... میکشید چون
 مگر خالق در این دنیا، یکی نیست
 مگر هر ذره ای،... از خلقت او
 مگر او نیست خالق،... بر کواکب؟
 در این عالم، که بیلیونها جهانهاست
 درون کهکشان،... بیمر ز افلاک
 شده میعادگاه،... جان و جاندار
 چرا پس،... دل نجویم، جای کینه
 جمیع مردمان،... هر در درآیند
 شما شیخان،... ز نسل گرگ و از میش
 به محراب وطن،... همچون خدایید
 بخود آید، کنون،... ای جملگی لات

زحزب مکتب خونین بینام
 چپاول،... جنگ و کشتار و مُصیبت
 نمودید،... با فساد و وحشت و خون
 دلیران وطن،... باید شوند بکم
 گروهی بُزدلان،... در پای منبر
 همه غافل، ز مهر و حُب و حرمت
 همی در انتقام و حکم و ضربت
 به مردم آورید،... در خاک پُر خون
 در انسان روح و قلب مهربان را
 بخود فتوا دهید،... در ریختن خون
 ندارید حق به جان گیری و کشتن
 همه اموالشان،... در قُلقِ قُم
 همه دلہایتان،... مملو ز نفرت
 بسی مردان،... زنان، پیران و بچه
 برای خاک ایران،... کان بُود اصل
 بفرمان شما،... رفتند در بند
 خلافت میکنند،... با ریختن خون
 که قصابی شود،... آلوده ی خون
 مگر او زنده کن، مُردن ز او نیست
 نباشد شاهکار، حکمت او؟
 همه مخلوق خود، خویش هست صاحب
 بهر جوف جهان هم کهکشانهاست
 زمین خود ذره ای، خرم، طربناک
 که تا دانیم،... قدر خالق و یار
 صفا و صلح و دوستی و بهینه
 ز یک خالق،... ز یک قالبسرایند
 پوشیدید، عبا، عمامه و ریش
 به منبر،... سوگوار،... همچون گدایید
 زدید ننگی وقیح، بر دین و آیات

چه به،... در گور خود افتید و گم شید
 که تا ایران شود، رخشان چو خورشید

خاکت نبود جای دغان
قبله به مردان دلیر
نقشت بدل شد جاودان
پیوسته ایمان منی
هرگز نیی آسیب پذیر
پیچیده نامت در جهان
با کلک و غوغا و نفیر
بر خاستیم با قلب و جان

میهن، تو سرمست مغان
ایران، تو ای مهد سریر
چون جایگاه گوهران
تو بسته ی جان منی
از دست شیخ، آن گرگ پیر
ای آنکه وردت بر زبان
آزاد سازیمت، نه دیر
ما در سراسوی جهان

تا برکنیم ظلم ددان
از بیخ،... در ایرانمان

گرزین کلک ©

سئیل پاکسرود

بیست و چهارم جولای ۲۰۰۹

کالیفرنیا



که نامت شد طنینِ جان
مُزین شد، ز تو، ای جان
خوشا بر اوج این کیهان
همی چون، دختِ یک سلطان
به مُردارِ چنین شیخان
درید،... شریانِ آن گُرگان
چه خوش شد، بزمِ آن پیمان
که آزادش، کنیم ایران
که بیدارند،... همراهان
بلرزانید،... بیگانان

ندا،... ای دخترِ ایران
خوشا بر خاکِ ایرانم
تنت درخاک و جان در اوج
تو تاریخِ آفرین در دهر
بکوبیدی، درفشِ خون
زنی چون تو، چو ماده شیر
گرت پیمانی بود در رزم
بمراهت،... برزمیم ما
بخواب خوش، دُختِ ایرانم
جهان با نام تو برخاست

منم گرزین قلم، دادت...
ندایم،... گیرمش این سان
قلم چون گرزِ آتشبار
زنم بر فرق این شیخان

گُرزینِ کلکی ©

سیل، پاکسرود

سی ام جولای ۲۰۰۹

چهلَم ندا

کالیفرنیا



سهم من شد،... ز پیغمبر و میراثِ بزرگ
گفت به آقا،... سهمم، در آن ارثِ بزرگ
سهمیه ده، تو ای وارثِ میراثِ بزرگ
غم چه داری، تو سهمت، شده گیلای بزرگ
اینکه آن بیضه ی آقاست، نه گیلای بزرگ
باید خود،... جمله بدزدم، ز میراثِ بزرگ
زیرشان باز شد از خاک، یک اشکافِ بزرگ
بر لبِ مزلتِ مرگ، حایل آن چاکِ بزرگ
سر به بالا، به دعا، در پی قلابی بزرگ
با دو دست، خویش بیاویخت، ز گیلای بزرگ

سید علی خامنه ای،... گفت، که ایرانِ سترگ
محمودی هم، که نژادش، به احمد شده وصل
سهم من کو؟... پس از، این همه مالیدنِ آن
گفت آقا به محمودی، که ای ناز دلم، انتر من
محمودی، خارش بر سر زد و، فکری بنمود
معتبر نیست، چنین قول علی خان چلاق
در همین دغدغه ها،... ترکشی از شورشیان
سید علی خان،... دوپا، باز،... ز وحشت بنهاد
محمودی هم که بغلتید، به اعماق شکاف
ناگهان،... سهم خودش دید،... میان پای علی

آنچه من بینم هنوز، هر دو دغل و یخته اند
چون دو روباه کثیف، از لبِ پرتگاهی بزرگ

گرزین کلک ©
سیل. پاکسرود
بیست و نهم جولای ۲۰۰۹
کالیفرنیا